

خاطرات ماشالله خان کاشی

۱۴



قاصدین ما آمده و خیر آوردند که هژیر السلطنه با عده اش متعاقب ما میباید. فردای آنروز در بین راه امیرآباد و دروازه با هژیر السلطنه مقابل شدیم و جنگ مفصلی واقع شد چون بلندی کوههای آنجا را سوارهای ما گرفته بودند آنها نتوانستند، جلو بیایند و از آنجا به اردستان مراجعت نمودند و ضمناً "از حالات ما که مصمم رفتن به بیابانک هستم مطلع شده بودند به اصفهان و مرکز راپورت داده بودند چون تعقیب کردن ما بسرای آن ها در بیابانک خیلی مشکل بود و حتی احتمال، تلف شدن تمام آنها را داشت ناچاراً" هژیر السلطنه و عده اش عازم اصفهان شدند.

ما هم به شهر آب رفته و از آنجا منزل بمنزل رفتیم تا به یکنفر سخی بیابانک رسیدیم و در دهی که جلوراه بود منزل کردیم قاصدی به بیابانک فرستاده و مقداری پول هم دادیم که سیورسات خریده و بیاورد پس از اینکه قاصد به بیابانک رسید مانع دخول او بحصار شده و میگویند نه سیورسات میدهیم و نه میگذریم داخل بیابانک بشوید و قاصداً کتک زیاد زده و پول ها را از او گرفته روانه اش نموده بودند.

قاصد آمد و مطالب را اظهار داشت چون اطراف ما بکلی کویر بود فقط همین آبادی را در نظر داشتیم حالیه که آنجا هم مانع ورود ما هستند و همچنین سیورسات هم نم فرروشد

در اینصورت نه میتوانیم جلو برویم و نه میتوانیم برگردیم و چنانچه در همانجا هم توقف نمائیم بواسطه نبودن آذوقه تلف میشویم با پدرم مشورت کرده اظهار داشت چنانچه در هر آبادی سنگربندی کنند و مانع ورود ما بشوند پس در اینصورت ما باید همیشه در بیابانها زندگانی نمائیم و چنانچه این خبر به سایرآبادیها برسد آنها هم همین عملیات را خواهند نمود و دیگر نخواهیم توانست زندگانی نمائیم صلاح آنست که بهر نحوی که ممکن باشد آنجا را محاصره نموده و داخل آبادی شویم من نیز تصدیق قبول ایشان را نموده و مصمم محاصره بیابانک شدیم من با چند نفر سوار شده و برای تفتیش وضعیت بیابانک حرکت نمودیم همینقدر که دیدند ما آنطرف قلعه میرویم شروع به تیراندازی نمودند ما اهمیتی به تیراندازی آنها نداده و تفتیشات لازمه نمودیم قلعه را بسیار محکم دیدم و از طرفی اطراف قلعه را هم سنگر نموده بودند اطراف بیابانک هم بکلی مسطحه قسمی که هیچ پناهی برای انسان نیست مجدداً " به اردوگاه خود برگشتیم و نقشه جنگ را به این قسم کشیدیم که هرگاه از یکطرف بخواهیم به قلعه یرش ببریم خیلی اسباب زحمت و دادن تلفات زیاد است ولی چنانچه از چهار طرف حمله نمائیم یقیناً " یکی از این دستجات موفق خواهند شد برادران و کسانم را طلبیده و بهریک دستور دادم عده سوار بسرکردگی شجاع لشکر روانه شد. و یک عده هم بسرکردگی برادر دیگرم سرتیپ از طرف جنوب روانه نمودم سایرین را هم دستور دادم از سمت شرق حمله نمایند خودم نیز با پنجاه نفر از سمت مغرب حرکت نمودم از قلعه شروع به شلیک شدند سواران ما هم سواره مشغول تیر انداختن به قلعه شدند اهالی قلعه فقط با دستجاتی که از طرف مشرق و جنوب رفته بودند جنگ میکردند ولی بواسطه وحشتی که از دیدن ورودی ما برای آنها حاصل شده بود ملتفت سایر دستجات نشدند تا اینکه دسته شمالی و دسته من به حصار بیابانک رسیدیم فوراً " پیاده شده و در پشت دیوارها سنگر نموده و مشغول شلیک به قلعه شدیم آنوقت اهالی قلعه سایر دستجات را ول کرده و با ما مشغول جنگ شدند آن دستجات هم وقت را غنیمت شمرده و آنها هم به حصار رسیدند که بیکمرتبه از چهار طرف شروع به شلیک و جلورفتن شدید بسمت قلعه را نمودیم پس از یکساعت جنگ به کوچههای آنجا رسیدیم اسبها را گذاشته و پیاده مشغول جلورفتن شدیم نزدیک غروب آفتاب به پانصد قدمی قلعه رسیدیم تمام اهالی خانهها را خالی نموده بودند و به قلعه رفته بودند خانه ها را سنگر نموده و مشغول جنگ شدیم شجاع لشکر و سرتیپ در آن جنگ خیلی رشادت بخرج دادند حتی بخانههاییکه وصل به قلعه بود رسیده بودند و با سنگ با هم جنگ مینمودند بدین منوال چهار ساعت تمام جنگ بود چند نفر از سواران ما از راه قنات وارد قلعه میشوند . اهالی قلعه از ورد آنها مطلع شده بسمت دهنه قنات شلیک میکنند در این ضمن تمام

قلعه‌ها متوجه قنات شده و بکلی متوحش شده بقمی که دست را از پا تمیز نمیدادند چند نفر از سواران با نردبان خود را ببرج قلعه رسانیدند و مشغول شلیک به داخل قلعه شدند اهالی که تمام توجهشان بطرف راه قنات بود یکدفعه ملتفت میشوند که برجهای قلعه را سواران ما گرفتند چاره جز تسلیم ندیده ناچاراً " تسلیم شدند سه ساعت از شب گذشته همگی به قلعه رفتیم پس از تحقیقات معلوم شد .

که شش نفر از آنها مجروح شده اند یکی از آنها پس از دو روز فوت شد از ما فقط دو نفر تیردار شده بودند اهالی را اطمینان دادم که به هیچ وجه با آنها کاری نداریم فردای آنروز تمام اهالی از قلعه خارج شده و بزراعت خود مشغول شدند پس از چند روز توقف در آنجا کاغذی از انتظام الملک عرب پسر مصطفی قلیخان سهام السلطنه رسیده و تقاضا نموده بود که با عده اش مایل است به جمعیت ما ملحق بشود . من پذیرفته و جواب نوشتم انتظام الملک هم که مدتها بود از اوضاع مرکز رضایت نداشت بواسطه ظلم و تعدی هائیکه از طرف ظل السلطان باو شده بود . مجبور به یاغی گری شده و یکصد نفر سوار تهیه نموده و در آن حدود بود چون خبر ورود ما رسیده بود مصمم ملحق شدن با من شده بود من هم بپاره ملاحظاتی پذیرفتم پس از دو روز به حوالی بیابانک رسیده منمهم برای پاس احترامات او عده سوار بسر کردگی سرتیپ به استقبال او فرستادم پس از ورود به قلعه و ملاقات یکدیگر هم عهد و هم قسم شدیم مدت سی و پنج روز در بیابانک ماندیم قاصد به اطراف فرستادیم من جمله قاصدی هم بکاشان فرستادیم پس از چندی از کاشان خبر رسید که ارودهائیکه برای تعقیب ما آمده بودند بمركز مراجعت نمودند عده مادر آنوقت قریب پانصد نفر بود پس از مشورت صلاح در حرکت و مراجعت بکاشان دیدیم فردای آنروز لوازمات سفر از قبیل آذوقه و آب تهیه نموده و بطرف شهراب حرکت نمودیم یکشب هم در شهر آب توقف نموده و از آنجا به اردستان آمدیم از اردستان هم بطرف کاشان حرکت نمودیم همینکه خبر ورود بکاشان رسید اهالی عموماً از تجار و کسبه و غیره برای استقبال ما از شهر خارج شدند در روز دو شنبه ۱۷ ذی قعدة ۱۳۲۸ با تجلیل زیاد ما را بکاشان وارد نمودند چون خانه و مسکن نداشتیم .

و تمام را خراب نموده بودند ناچاراً " بخانه حکومتی منزل نمودیم با اهالی کاشان از دوست و دشمن بطور مهربانی رفتار نمودیم در این مدت جلب قلوب دشمنان را هم نموده با وجود آن همه بدرفتاری که نسبت به ما کرده بودند ما جز نیکی ننمودیم و بحکم فتوت فراموش کردیم تمام علما و تجار و کسبه شهر دسته بدسته بدیدن ما آمدند مدت نوزده روز با کمال راحتی در کاشان بودیم از آنجائیکه همیشه آشوب طلبها

منتظروقت بوده و همواره مترصد میباشند که آب را گل آلودنموده و ماهی بدست بیاورند مجدداً چند نفری در طهران بنای نظم ازدست ما را گذاشته و به هیئت دولت شکایتها کردند من هم همروزه تلگرافات به مرکز نموده و اظهار اطاعت و عدم رضایت از کار خود مینمودم عده هم از تجار و علمای کاشان شخصاً "تلگرافاتی بمرکز نموده و تقاضای تاء مین نامه برای ما کردند در جواب آنها دولت تلگراف نموده بود که همین چند روزه قرار مقتضی در این کار میدهم شهدا الله هیئت دولت وقت که آقای مستوفی الممالک بود خیلی میل با صلاح این قضیه را داشت ولی بختیاری ها میخواستند این مسئله به اصلاح نرسد چونکه چند تن سرکرده های بختیاری بدست ما کشته شده بود از دولت تقاضای قلع و قمع ما را کردند دولت هم ناچاراً قبول نموده و این ما موریت را به آنها واگذار نمود و شش عراده توپ و عده ای از طهران فرستاده امیر مقخم سردار ظفر ، سردار جنگ ، سردار بهادر ، شهاب السلطه و معظم السلطان گلپایگانی با نه هزار بختیاری به قصد جنگ با ما حرکت نمودند همینکه این خبر بما رسید ما هم شروع به سنگر بندی و تهیه قوای خود شدید برج و باروی شهر را سنگر نمودیم دروازه ها را هر یک به سردارهای خود سپردم .

دروازه فین و ملک آباد را به شجاع لشکر واگذار نمودم دروازه دولت را به برادر دیگرم لتحور را به غلام برزی و دروازه اصفهان را به حسینخان انتخاب السلطان و دروازه عطار را به شاطر اکبر که یکی از سر کرده های رشید من بوده سپردم در ماه ذیحجه ۱۳۲۸ روسای بختیاری به یکفرسخی کاشان رسیدند و در لتحور منزل نمودند فردای آنروز یکعده از آنها به راهنمایی سواران رشیدالدیوان رئیس امنیه کاشان به محله پشت مشهد کاشان آمده و چون در آنجا کس از ما نبود داخل شده و در آنجا مشغول سنگر بندی شدند و محله پشت مشهد با شهر چندان مسافتی ندارد ولی چون دارای حصار نیست که بتوان در آنجا جنگ نمود ما بکلی آنجا را خالی نموده و در شهر بودیم پس از اینکه مطلع شدند که پشت مشهد خالی است شبانه با آنجا آمده و آنجا را سنگر نمودند فردا که این خبر بما رسید مصمم شدیم که آنها را از پشت مشهد خارج نمائیم یکعده به همراه سرتیپ به پشت مشهد فرستادیم چون عده ما بدان محله آشنا بودند از خانه ها و پشت بامها خود را به حوالی سنگرهای آنها رسانیدند . (ادامه دارد)